

## حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نخستین جانشین پیامبر r

### لحظه ای حساس و سرنوشت ساز:

رسول خدا حضرت محمد r در حالی به دیدار پروردگارش شتافت، که هنوز اسلام در برابر اقیانوس بیکران جاهلیت، ( با عقاید شرکی، اخلاق حیوانی و رفتارهای وحشیانه) و جوامع فاسد و حکومت‌های ظالم و بیدادگر همچون جزیره ای کوچک بود. عربها تازه به اسلام گراییده بودند و در زندگی جاهلی پیشین خود به وحدت و انسجام تسلیم شدن در برابر یک نظام، خوی نگرفته بودند. بنابراین، رحلت رسول خدا r در چنین موقعیتی از حساس ترین و سرنوشت ساز ترین لحظات تاریخ اسلام و بزرگترین آزمایش برای امت اسلامی به شمار می آمد.

ادیان بزرگ جهان قبل از اسلام که پیروان آنها روزی مناطق وسیعی از دنیا را در اختیار داشتند، سرانجام طعمه ی انحراف و تحریف و دستخوش توطئه های داخلی و جنگهای خارجی گردیده نابود شدند، به دلیل اینکه بعد از رحلت پیشوایان نخستین آن ادیان، جانشینی و بیان مقاصد و تعالیم آنها به افراد ضعیفی سپرده شد که از اهداف و پایه های زیر بنایی ادیان یاد شده شناخت دقیقی نداشتند، یا عزم و اخلاصی که برای جانشین یک پیشوا و بنیان گذار مذهب ضروری بود در آنها یافت نمی شد، یا اینکه از غیرت و شهامتی که برای حفظ اصالت آن ادیان و تعالیم آنها لازم بود برخوردار نبودند، یا حرص ثروت اندوزی و کسب مقام و قدرت در قلوب آنها ریشه دوا نده بود.

در نتیجه، این ادیان و مذاهب قدرتمند در نظامها و فلسفه هایی که برای نابودی آنها به وجود آمده بود، ذوب شدند یا اینکه با آنها طبق مصلحت روز به مصالحه و سازش تن دادند. آنان مذهب را به نفع حکام وقت مورد استفاده قرار دادند تا مذهب بتواند رضایت حکامی را که به آن می گرایند، جلب نماید.

این حکام به جای ترویج و نفع رسانی به مذهب، بیشتر به بهره برداری از آن پرداختند، ادیان بر همایی، بودایی و زردتشتی در پس از فقدان نخستین موسسان خود به چنین سرنوشتی دچار مدت کوتاهی شدند. مذهب یهود نیز با سرعت رفتار تحریف و چنین تزویری شد، و مسیحست نیز پس از حضرت مسیح علیه السلام با همین فرجام مواجه گشت.

مسلمین بعد از رحلت رسول الله ﷺ با بحران بزرگی مواجه گشتند، بحرانی که راه گریزی از آن وجود نداشت و باید روزی با آن روبرو می شدند، زیرا ((شیوه و سنت الهی نسبت به امتهای گذشته نیز چنین بوده و سنت الهی تغییر ناپذیر است)) (احزاب: 62)

یگانه راه حل این مشکل و چیره گشتن بر این بحران بزرگ که امت اسلامی با آن دست به گریبان بود، جز انتخاب خلیفه و جانشینی که دارای ویژگیهایی باشد که به توفیق خدا بتواند دین را از تحریف و دستبرد، و امت اسلامی را از انحراف باز دارد؛ چیز دیگری نبود. حضرت علی t می فرماید: (( در حکم خداوند و دین اسلام بر عموم مسلمین واجب است بعد از اینکه امام و پیشوای آنان مرد یا کشته شد... هیچ عملی انجام ندهند و به هیچ کاری دست نزنند و قدمی به جلو بر ندارند پیش از آنکه برای خودشان پیشوایی عقیف، دانشمند، خدا ترس و آشنا به قضا و سنت انتخاب نمایند تا در بین ایشان به حکومت پردازند))<sup>(1)</sup>

### ویژگیها و شرایط لازم برای جانشین پیامبر ﷺ

ویژگیهایی را که می توان برای جانشین پیامبر در نظر گرفت عبارت است از:

1- در طول زندگی، بعد از گرویدن به اسلام، همواره مورد اعتماد رسول الله ﷺ بوده و شخص رسول در حق او گواهی دهد و او را در اقامه ی بعضی از ارکان اساسی دین و انجام کارهای مهم، جانشین و نماینده خود قرار داده باشد، و در مراحل خطرناک و حساس که انسان جز فردی را که به او اطمینان و اعتماد کامل داشته باشد به همراهی بر نمی گزیند؛ او را به همراهی خویش انتخاب کرده باشد.

2- دارای روحیه ای قوی باشد که در برابر طوفانهای سهمگینی که اصل و روح دین را تهدید می کنند و بیم آن می رود که کوششهای صاحب رسالت به باد فنا برود و همچنین در برابر گردبادهای تندی که قلوب بسیاری از مومنین مخلص و با سابقه را به لرزه می اندازد، این جانشین، مانند کوه استوار و ثابت قدم باشد و نقش جانشینان راستین انبیای راسخ را در استقامت و پایداری ایفا نماید؛ تسلی بخش قلوب پیروان پیامبر بوده و دین و عقیده ی ناب محمدی را از هر گونه گزند حفظ نماید.

3- در زمان حیات رسول الله ﷺ با اسلام زیسته و از شناخت دقیق اسلام و درک موقعیت آن برخوردار باشد و در تمام احوال، چه در حالت صلح و یا جنگ، خوف یا امن، تنهایی یا اجتماع، تنگ دستی یا رفاه، عمل و شیوه ی پیامبر ﷺ را الگو و نمونه قرار دهد.

4- دارای غیرت شدید دینی باشد و او نسبت به حفظ اصالت دین و بقای آن بر شیوه ی زمان پیامبر ﷺ بیش از غیرت یک فرد غیور بر ناموس و آبروی خود و خانواده اش باشد، و در این راستا چنان مستحکم باشد که هیچگونه ترس یا طمع یا تاویل و توجیه یا عدم موافقت نزدیکترین و محبوبترین دوستان مانع اهداف خدا پسندانه او قرار نگیرد.

5- در اجرای خواسته ها و آرزوهای به جای مانده پیامبر ﷺ بعد از رحلت وی، عزم آهنین و جذبه ی شکست ناپذیری داشته باشد که حاضر نباشد به هیچ قیمتی یک سر مویی از اهداف و آرزوهای بر جا مانده ی پیامبر منحرف شود و در این زمینه از ملامت و سرزنش نترسد.

6- از دل بستن به دنیا و مظاهر فریبنده ی آن به قدری گریزان باشد که نظیرش جز در امام و پیشوای او ( محمد ﷺ ) یافت نشود و هرگز در فکر حکومت و گسترش آن برای فرزندان و خویشان خود نباشد، آن گونه که خانواده های سلطنتی در حکومتهای همجوار جزیره العرب، مانند روم و فارس به آن عادت داشته اند.

## ابوبکر صدیق رضی الله عنه واجد شرایط خلافت

حضرت ابوبکر t جامع این صفات و شرایط بودند، و در طول زندگی خود قبل از خلافت، در زمان حیات رسول خدا ﷺ و بعد از خلافت تا پایان عمر، این صفات را همراه داشت. (2) و برای همگان به طور قطع و یقین به اثبات رسیده است و جای هیچ گونه شک و انکار باقی نمانده است.

اینک به تشریح چگونگی این صفات در وجود حضرت ابوبکر t می پردازیم:

1- اعتماد کامل رسول خدا ﷺ بر ابوبکر t هنگامی آشکار گردید که در سفر تاریخی حساس و پر مشقت هجرت از مکه به سوی مدینه، به شرف مصاحبت و همراهی رسول خدا و افتخار عنوان یار غار نایل آمد، سفری که دشمن در کمین، و ترس و وحشت مکه را فرا گرفته بود و از همه

سو دشمنان قسم خورده آماده ی دستگیری و قتل ایشان بودند، مسلم است که هیچ انسان عاقلی در چنین مراحل، فردی را که مورد اعتمادش نباشد و به صداقت و خلوص و جانبازی و فداکاری او اطمینان نداشته باشد، هرگز به همراهی و راز داری خویش انتخاب نمی کند. نویسنده معروف شیعه، ابن مطهر حلی، نویسنده کتاب ((منهاج الکرامه فی معرفه الامامه)) می گوید: (( مصاحبت ابوبکر با پیامبر در غار، فضیلتی برای ابوبکر بشمار نمی آید. زیرا ممکن است پیامبر او را از ترس اینکه رازش را فاش نکند با خود همراه ساخته است)). آورده اند وقتی مطلب بالا برای ولی نعمت ابن مطهر حلی، ((سلطان محمد خدا بنده)) پادشاه تاتاری که این کتاب را برای وی تالیف کرده بود نقل شد، پادشاه گفت: ((هرگز یک انسان عاقل چنین کاری نخواهد کرد.))

آری اگر رسول خدا I از همراهی ابوبکر راضی نبود، می توانست مشتی خاک به رویش بپاشد تا او را نبیند همانگونه که هنگام خارج شدن از منزل، مشتی خاک به صورت محاصره کنندگان خانه خویش پاشید و خداوند بر چشمانشان پرده افکند که او را ندیدند، در برخی از کتابهای شیعه تصریح شده است که همراهی ابوبکر t با پیامبر به فرمان خدا بوده است به عنوان نمونه نویسنده ((مجالس المومنین)) می نویسد: ((بردن ابوبکر بی فرمان خدا نبوده است.))<sup>(3)</sup> خداوند این سفر تاریخی را به وسیله ی ثبت کردن در قرآن مجید، برای همیشه ماندگار کرده است.

آنجا که می فرماید: ((اذا اخرجہ الذین کفروا ثانی اثین اذها فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا)) (توبه: 40)؛ هنگامی که کفار او ( پیامبر I را از مکه اخراج کردند. در حالی که او یک نفر بود از دو نفری که در غار بودند. آنگاه که به رفیقش (ابوبکر) گفت: ((غم مخور، همانا خدا با ماست)).

همانا این فضیلت و منقبت ویژه ی شخص ابوبکر است و کسی با او شریک نیست. اما جانشینی در مورد برگزاری بعضی از ارکان اساسی دین؛ مسلم است که نمی توان در ادای فرضیه ی روزه و زکات جانشین گرفت زیرا این دو فرضیه را هر فرد به صورت انفرادی انجام می دهد ولی در مورد امامت نماز و سرپرستی اقامه حج می توان جانشین انتخاب نمود، و این شرف

و افتخار برای حضرت ابوبکر t حاصل آمد؛ رسول الله I او را جانشین خود در نماز گزاردن با مردم قرار داد و کسی را با او برابر ندانست.

حضرت علی ضمن خطبه ای طولانی که مشروح آن در کتاب شرف النبی آمده است می فرماید: ((ابوبکر در حیات رسول الله بنابر دستور وی هفت روز نمازها را به نیابت آن حضرت اقامه می کرد)).<sup>(4)</sup>

همچنین رسول خدا ابوبکر را برای امارت و سرپرستی اقامه حج که منصبی عالی و مسئولیتی بزرگ بود جانشین خویش قرار داد. در سال نهم هجری، حج فرض شد و در این سال که موسوم به ((عام الوفود)) (سال وفدها) بود و از هر سو گروههای نمایندگی اعراب برای اعلام اسلام خویش به حضور پیامبر می رسیدند، آن حضرت I سر گرم پذیرایی و راهنمایی این گروهها بود. بنابراین، سیدنا ابوبکر t را جانشین خود ساخت تا اقامه حج و راهنمایی حجاج را به عهده گیرد؛ ابوبکر t با سیصد تن از حجاج از مدینه به سوی مکه رهسپار شد.<sup>(5)</sup>

2- استواری و پایداری و توان تحمل شداید و قدرت روحی سیدنا ابوبکر رضی الله عنه در نخستین مصیبت و تراژدی بزرگ، یعنی وفات پیامبر I که مسلمین با آن مواجه شدند متجلی گشت، خبر وفات رسول اکرم I که برای اهل مدینه دور از انتظار بود؛ همانند صاعقه ای فرود آمد و آنان را بهت زده کرد تا جایی که بعضی نخست آن را باور نکردند حتی حضرت عمر بن خطاب t که به قوت قلب و هوشمندی معروف بود از اندیشه فقدان پیامبر در پیشاپیش این گروه قرار داشت، خبر وفات پیامبر I چنان او را منقلب و دگرگون ساخت که وارد مسجد شد و خطاب به مردم گفت: (( تا زمانی که منافقان قلع و قمع نشوند، رسول خدا از دنیا نخواهد رفت)).<sup>(6)</sup>

در آن هنگام مردی لازم بود که چون کوه ثابت و استوار باشد و این تزلزل و تردید را از قلوب مردم بیرون کند، همانا این سروش غیب، حضرت ابوبکر t عنه بود، او پس از اطلاع از وقوع این مصیبت جانگداز، ابتدا به اطلاق او المومنین عایشه که جسد مبارک پیامبر در آن بود، وارد شد و چادر از چهره او برداشت و بر پیشانی آن حضرت بوسه زد و با حالتی گریان گفت: ((پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا I همانا مرگی را که خداوند بر شما مقرر کرده بود چشیدی و بعد از آن هرگز مرگ سراغ شما نخواهد آمد)). آن گاه چادر را بر وی کشید و سپس به مسجد

رفت و بعد از حمد و ثنای پروردگار گفت: ای مردم، هر کس محمد را می پرستید بداند که او از دنیا رفت و هر کس خدا را می پرستید همانا او زنده است و هرگز نخواهد مرد. سپس این آیه را تلاوت کرد:

((و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسول افان مات او قتل انقلبتم و من ينقلب على عقبه فلن يضر الله شيئاً و سيجزي الله الشاكرين)) (آل عمران: 144)؛ محمد جز فرستاده ای نیست که پیش از او فرستادگان در گذشته اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود به دین جاهلیت خود باز می گردید؟ و هر که چنین کند به الله زیانی نمی رساند و بزودی خداوند سپاسگزاران را پاداش خواهد داد.

کسانی که در آن جمع حضور داشتند، روایت کرده اند که به خدا سوگند گویا تا آن زمان که ابوبکر t این آیه را تلاوت می کرد، مردم آن را نشنیده بودند، حضرت عمر پس از شنیدن گفتار ابوبکر t بر زمین افتاد و از هوش رفت.

3-4- شناخت دقیق اسلام و درک صحیح اسلامی حضرت ابوبکر و غیرت دینی او برای حفظ اصالت دین، از جمله ای متجلی می شود که با مانعان زکات به بیت المقدس یا منکرین فرضیت زکات گفته بود.

حقا که این جمله با خطبه ای طولانی و کتابی قطور برابری می کند و آن گفته ی تاریخی عبارت بود از:

((قد انقطع الوحي و تم الدين، اينقص الدين و انا حي))؛ وحي منقطع و دين كامل گرديده است آیا امکان دارد که در دين نقصی وارد شود و من زنده باشم؟

در واقع منع زکات، شکاف بزرگی در اسلام و دروازه گشاده ای برای شورش و تمرد محسوب می شد، اگر خدای ناخواسته سیدنا ابوبکر t سهل انگار می نمود و برای سد باب این فتنه، قاطعانه مقاومت نمی کرد، کسی دیگر بعد از وی هرگز نمی توانست آن را مسدود کند و این فتنه، به تدریج فرایض دیگر را تحت الشعاع قرار می داد و در مورد نماز، گروهی می گفتند که لزومی ندارد برای نماز جمعه و جماعت در مسجد حضور یافت، کافی است که در منزل یا به تنهایی نماز خواند؛ در مورد روزه می گفتند که نیازی به تخصیص روزه در ماه رمضان و مراعات آغاز و پایان نیست همچنین نسبت به حج که فرضیه ی اجتماعی است و دارای مناسک معین و

اوقات محدود است نیز چنین چیزی گفته می شد، و نیز سایر فرایض و عبادات و احکام دین دچار چنین سرنوشتی می شد، و در نتیجه خلافت نبوی و نظام اسلامی که حدود و احکام و عزت اسلام مربوط به آن است، اسمی بی مسمی و کالبد بی روح قرار می گرفت و بعد از وفات رسول الله t نظام اسلام از هم می پاشید.

بنابراین، موضوع مستحکم و قوی حضرت ابوبکر رضی الله عنه که هیچ گونه ضعف و ترسی در آن راه نداشت موضوعی موفق و الهام شده از جانب خداوند بود که سالم ماندن دین از تغییر و تحریف و باقی ماندن آن بر اصالت خویش مرهون همین موضوع و رشادتهای ایشان می باشد. همگان به این حقیقت تاریخی اعتراف دارند و تاریخ شاهد است که سیدنا ابوبکر رضی الله عنه در مورد سرکوبی فتنه ارتداد و مبارزه با توطئه از هم گسیختن ریسمان اسلام، همان موضوعی را انتخاب نمود که انبیا و رسولان در زمان خویش اختیار نموده اند و همین بود خلافت نبوت که ابوبکر رضی الله عنه حق آن را ادا نمود و تا قیامت تقدیر و تشکر و دعاهای امت اسلامی را به خود اختصاص داد.

5- اما دقت و فداکاری ابوبکر در اجرای خواسته های پیامبر I بعد از رحلت وی، در ماجرای اعزام سپاه اسامه که رسول اکرم I به اعزام آن تمایل شدیدی داشت کاملاً هویدا گشت. رسول الله (ص) لشکری به فرماندهی اسامه بن زید فراهم نموده بود تا به بیزانس [ روم شرقی ] اعزام فرماید، این لشکر در یک فرسخی مدینه در مقام ((جرف)) اردو زده بود که پیامبر به ملا اعلا شتافت. بنابراین، لشکر از حرکت باز مانده و توقف نمود، در آن حالات نابسامان و بحرانی که بعد از رحلت رسول خدا I حکمفرما بود و صاحب نظران شورش قبایل داخلی را خطرناکتر از حمله سپاه بیزانس می دانستند و مدینه از همه سو در معرض تجاوز و غارت دشمنان داخلی و خارجی قرار گرفته بود. و کسی اعزام سپاه اسامه را مصلحت نمی دید؛ ولی سیدنا ابوبکر و تزلزل اسامه را به سوی مقصدی که خاص رسول الله I بود روانه کرد و گفت: ((هرگز سپاهی را که رسول اکرم I برای حرکت آماده ساخته بر نخواهم گرداند و هرگز پرچمی را که پیامبر I با دست خود بسته باز نخواهم کرد)).

دکتر عبدالحسین زرین کوب دانشمند معاصر شیعه می نویسد: ((بدین گونه ابوبکر در آغاز خلافت از همه سوی با فتنه و عصیان مواجه شد. بسیاری از مسلمانان در آن روزها نگرانی و نو

امیدی خود را نشان می دادند، اما خلیفه با وجود دشواریهایی که در پیش داشت خود را نباخت و خونسردی و آرامش خود را از دست نداد. با آن که حتی مدینه در معرض تجاوز و غارت بود، ولی بدون تردید و تزلزل اسامه بن زید را به شام روانه کرد. در روزهایی که عمده لشکر اسلام همراه اسامه و برای اجرای آخرین دستور پیغمبر به سوی شام رفته بود؛ مدینه مورد تحدید طوایف غطفان و اسد شد اما خلیفه پیر از دشواری موقع نیندیشید و غطفان و اسد را که در صدد هجوم به مدینه و نزدیک مدینه بودند در ذوالقصره مغلوب کرد).<sup>(7)</sup>

6- برای اثبات بی رغبتی وی به متاع دنیا و دوری از راحت طلبی و پرهیزگاری در استفاده از اموال بیت المال، دو مثال از سیره ابوبکر کافی است:

الف: روزی اهل بیت حضرت ابوبکر رضی الله عنه شیرینی خواست، وی گفت:

(( پولی نداریم که بتوانیم با آن شیرینی تهیه کنیم)). همسرش گفت: ((از خرج روزانه مقداری پس انداز می کنیم تا پول شیرینی جمع شود)). حضرت ابوبکر t به او اجازه داد، پس از چند روز مبلغ بسیار کمی گرد آمد؛ آن را به ایشان تقدیم نمود تا شیرینی بخرد، اما سیدنا ابوبکر آن را گرفت و به بیت المال برگرداند و گفت: ((تجربه ثابت کرد که این مبلغ از مخارج ما اضافه است)) لذا فرمان داد تا همان اندازه که او هر روز پس انداز می کرده است از شهریه اش بکاهند و غرامت روزهای گذشته را از ملک شخصی خویش که قبل از خلافت بدست آورده بود پرداخت نمود.<sup>(8)</sup>

ب: نمونه دوم از حسن بن علی رضی الله عنه روایت شده که ابوبکر t در هنگام وفات به عایشه وصیت کرد تا شتری را که برای سواری از آن استفاده می کرد و کاسه ای که در آن غذا می خورد و قطیفه ای را که می پوشید بعد از وفات وی به خلیفه ای که بعد از او، به خلافت می نشیند، بدهد و افزود استفاده از این اموال تا زمانی برایم جایز بود که متولی امور مسلمین بودم. چنانکه بعد از رحلت وی آنها را به حضرت عمر t سپردند، وقتی که آنها را نزد وی بردند گریست و گفت: خدا تو را رحمت کند ای ابوبکر! به مشقت انداختی کسی را که بعد از تو آمد.<sup>(9)</sup>

## شورا در اسلام و خلافت سیدنا ابوبکر t

قبل از اسلام حکومت دنیوی و پیشوایی دینی و روحانی، از یک نسل به نسل دیگر در یک خاندان منتقل می شد و یا اینکه به کسی می رسید که از نظر قدرت یا سیاست و تدبیر بر دیگران چیره می گشت بی آنکه لیاقت و شایستگی این مقام را داشته باشد، یا مصلحت ملت و کشور در نظر گرفته می شد، تمام درآمد کشور ملک شخصی پادشاهان محسوب می شد. آنان در پس انداز کردن ثروت‌های کلان و اشیای نفیس و گرانبها و داشتن زندگی مرفه و کاخهای زیبا و مسابقه در جمع آوری و بهره برداری از مظاهر ثروت و قدرت به حدی رسیده بودند که برای کسی که مطالعه وسیعی در کتابهای تاریخ قدیم ندارد، هرگز باور کردنی نیست و در نظر او جز افسانه چیز دیگری نمی تواند داشته باشد. (10)

این پادشاهان حکومت را یکی پس از دیگری به ارث می بردند و خود را بالاتر از بشر می دانستند و مردم اعتقاد داشتند که در رگهای آنان خون مقدس خدایی جریان دارد.

حکومت دیگر، همان فرمانروایی دینی و روحانی بود که عبارت بود از ریاست دینی و پیشوایی مذهبی که مخصوص یک خاندان و تیره ی معین بود و از چنان احترام فوق العاده ای برخوردار بود که گهگاه مقدس شمرده می شدند.

قرآن می گوید: ((اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله)) (توبه: 32)؛ علما و عابدان خود را به غیر از الله خدایان جداگانه شمردند.

آنها از این موقعیت استفاده کرده تمام نیروی خود را صرف مصالح اقتصادی و منافع شخصی و تحقق خواهشات نفسانی و شهوانی خود می کردند. این گروه واسطه و رابط بین خدا و انسان بود، حرام را حلال و حلال را از جانب خویش حرام قرار می دادند و در وضع قوانین مذهبی آزادی مطلق داشتند. قرآن مجید احوال آنها را چه زیبا به تصویر کشیده آنجا که می گوید:

((يا ايها الذين آمنوا ان كثيرا من الاحبار و الرهبان لياكلون اموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل الله)) (توبه: 34)؛ ای مومنان! بسیاری از علما و دانشمندان، عابدان و زاهدان اهل کتاب، اموال مردم را به ناحق می خورند و آنها را از راه خدا باز می دارند.

این طبقه نزد مسیحیان ((اکلیروس))<sup>(11)</sup> نامیده می شوند. دانشمند مسیحی لبنانی ((پطرس بستانی)) در شرح این کلمه می گوید: ((این کلمه لقب خادمان دین مسیح است و علت نامگذاری به این اسم، اشاره به این مطلب است که آنها سهم یا میراث خداوند هستند، کلیسای مسیحی از همان بدو تاسیس گماشتگانی برای انتظام امور آن انتخاب کرده بود هرگاه کلیسا به مال یا ثروتی دست می یافت مورد دستبرد همین افراد ((اکلیروس)) قرار می گرفت، آنان فقط مربی روحی و خدمتگزار مذهبی نبودند، بلکه تقریباً تنها مرجع علمی نیز محسوب می شدند. اکلیروس در زمان امپراطوری روم از پرداخت هرگونه مالیات و عوارض معاف بود و از وی خواسته نمی شد که در انجام کارهای اجتماعی و مصالح عمومی شرکت کند، بدین طریق به نوعی حکومت در مجموعه ی خود و بر جامعه دست یافته بودند.<sup>(12)</sup>

در ایران باستان نیز حال بدین منوال بود، رهبری دینی در فارس مخصوص یک قبیله بود. در قدیم این امتیاز به قوم ((ماد)) اختصاص داشت و در زمان پیروان زردتشت این رهبری دینی و روحانی در اختیار قبیله ((مغان)) بود. افراد قبیله دینی سایه ی خدا در روی زمین بودند که به زعم آنها برای عبادت خدایان و حکومت خدایی آفریده شده بودند. و فرمانروا می بایست از همین قبیله انتخاب می شد، آنها معتقد بودند که ذات خداوند در آنها حلول کرده و با آنها آمیخته است، افتخار سرپرستی آتشکده نیز به همین خاندان تعلق داشت.<sup>(13)</sup>

پرفسور آرتور کریستین سن می گوید: ((پادشاه همچون زاده ی خدایان آسمانی بشمار می رفت، سعی می نمود که ریاست عالیه جامعه مذهبی را نیز داشته باشد و جامعه ایران به دو رکن قائم بود که عبارتند بودند از مالکیت و خون)).<sup>(14)</sup>

براهمه در هند نیز چنین وضعی داشتند، آنان مذهب و تقدس را حق اختصاصی خود می دانستند، قانون مقدس هندی برای براهمه مرکز و جایگاه والایی اختصاص داده بود که کسی دیگر در آن شریک نبود، نسبت به طبقه ی برهمن عقیده بر آن بود که او از جانب خدا بخشوده شده است گر چه گناهانش به قدری زیاد باشد که هر سه جهان را به آلودگی و تباهی بکشاند. طلب مالیات و عوارض دولتی از او جایز نبود، اگر کسی را به قتل می رساند به هیچ وجه مورد بازخواست و قصاص قرار نمی گرفت، عبادات و مراسم دینی فقط بوسیله شخص وی انجام می شد.

اسلام، به عمر این دو قدرت موروثی اختصاصی پایان داد، قدرتهایی که بر جهان بشریت جنایاتی هولناک روا داشتند که نمونه هایش در تاریخ روم، ایران و هند آشکار است.

اسلام، انتخاب خلیفه، و حاکم بر سرنوشت ملت را به مسلمین و اهل شورا و اهل علم و اخلاص واگذار نموده است. به همین دلیل رسول الله ﷺ تصریح نفرمودند که بعد از وی چه کسی جانشین وی و سرپرست امور مسلمین گردد.

حضرت علی t تصریح فرموده اند: که پیامبر کسی را به جانشینی خود تعیین نکرده است. مسعودی مورخ معروف شیعی نقل کرده است که مردم به حضرت علی t بعد از اینکه ضربت خورده بود گفتند: آیا کسی را به جانشینی خود تعیین نمی کنی؟ گفت نه همانطور که پیغمبر خدا آنها را به خودشان وا گذاشت من نیز به خودشان وا می گذارم. (15)

همچنین ایشان در نامه ششم نهج البلاغه خلافت و رهبری را بر اساس شورا و انتخاب مردم می دانند.

پروفسور عباس شوشتری دانشمند معاصر شیعی در مقاله ای تحت عنوان علت انتخاب نکردن جانشین بوسیله پیغمبر می نویسد: ((آن حضرت صریحاً نمی توانست کسی را معین کند زیرا ختم نبوت شده بود و از تعیین یکی احتمال داشت باز مقام اختصاصی برای او پیدا گردد)). (16)

اگر تعیین جانشین جزو فرایض دینی بود و تصریح کردن آن لازم بود حتماً رسول الله ﷺ بدان عمل می فرمود، زیرا خداوند می فرماید: ((یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس)) (مائده: 67)؛ ای فرستاده ی ما! آنچه از جانب پروردگارت به تو فرود آمده به مردم ابلاغ کن و اگر چنین نکردی رسالت او را نرساندی و خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند.

نیز می فرماید: ((سنه الله فی الذین خلوا من قبل و کان امر الله قدرأ مقدوراً الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لایخشون احداً الا الله و کفی بالله حسیباً)) (احزاب: 38-39)؛ این است سنت الهی که در پیامبران پیشین نیز جاری بوده است و فرمان خداوند روی حساب و برنامه دقیقی است و باید به مرحله اجرا در آید پیامبران پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی می کردند و تنها از او می ترسیدند و از هیچکس جز خداوند واهمه ای نداشته اند و همین بس که خداوند حسابگر اعمال آنها است.

در صحیح بخاری ((کتاب المغاری)) به روایت عبیدالله بن عبدالله بن عتبه از ابن عباس آمده که پیامبر ﷺ پیش از وفات خود در حالی که جمعی نزد وی حضور داشتند فرمود: بیایید برای شما نوشته ای بنویسیم که بعد از آن گمراه نشوید. عده ای گفتند پیغمبران اکنون ناراحت و درد شدیدی را تحمل می کنند و ضمناً قرآن نزد شما موجود است و کتاب خدا برای ما کافی است و بعضی دیگر به آوردن قلم و کاغذ اصرار داشتند چون حاضران با هم اختلاف نظر داشتند پیامبر فرمود برخیزید.

رسول خدا بعد از این جریان سه روز در قید حیات بودند و در همان روز و روزهای بعد دستورات و سفارشهایی به مسلمانان صادر نمود ولی راجع به جانشینی خویش سخنی به میان نیاورد. از جمله دستورات و سفارشهای وی در مورد نماز و زیر دستان بود.

نیز از جمله گفته های وی این بود که: ((قاتل الله اليهود و النصارى اتخذوا قبوراً انبيائهم مساجد لا یبقین دینان علی ارض العرب))؛ خداوند یهود و نصارا را نابود کند که قبور انبیای خود را مسجدگاه قرار دادند. در سرزمین عرب دو دین باقی نخواهد ماند<sup>(17)</sup>

استاد محمود العقاد پیرامون حدیث قرطاس می نویسد: این گفته که عمر t مانع شد تا پیامبر به جانشینی علی t وصیت خود را بنویسد گفته ای [ ... ] و بی اساس است.

[ از دیدگاه اهل سنت ] حقیقت این است که رسول الله ﷺ کاغذ را به این خاطر نخواست که خلافت علی یا کس دیگر را وصیت کند زیرا وصیت برای جانشینی نیازی به بیش از یک کلمه یا یک اشاره نداشت. کافی بود اشاره ای داشته باشد، مانند اشاره ای که برای ابوبکر داشت در مقدم ساختن او برای نماز که مسلمین مقصود او را درک کردند.

علاوه بر این، پیامبر (ص) بعد از این جریان چند روز در قید حیات بود ولی دوباره خواسته خود را تکرار نمود و برای ملاقات علی با پیامبر هیچ گونه مانعی وجود نداشت و فاطمه رضی الله عنها همسر علی رضی الله عنه تا آخرین لحظه در کنار پیامبر (ص) بود، اگر چنین اراده ای داشت علی رضی الله عنه را می خواست و با او معاهده می کرد.

گذشته از این سکوت که هیچ گونه اجبار و اکراهی به همراه نداشت اگر به شیوه ی پیامبر در تعیین امرا و والیان امور، نظری بیفکنیم و بینیم که ایشان همواره خاندان خود را از پذیرفتن

مسئولیتها و ولایت امور بر حذر داشته است و از اجرای قانون وراثت در حق انبیاء منع فرموده است.

پس با توجه به این شیوه و این سکوت، نمی توان گفت که منظور پیامبر I صراحت نمودن به امر خلافت در حق حضرت علی t بوده است ولی از اجرای مقصود وی جلوگیری به عمل آمده است.<sup>(18)</sup>

عقاد در کتاب ((عبریه علی)) پیرامون وراثت در خلافت پیامبر I می گوید: ((اگر وراثت از دستورات خداوندی بود پس شگفت آورترین چیز این خواهد بود که پیامبر (ص) از جهان برود و فرزند ذکور نداشته باشد و قرآن کامل گردد و نص صریحی نسبت به خلافت کسی از اهل بیت در آن موجود نباشد.

اگر این امر از ضروریات دین یا قضای خداوندی بود همانند قضای مبرم، در دنیا به اجرا در می آمد و در برابر آن، خلافت هر فرد دیگری به ناکامی می انجامید، همانگونه که هر کوششی که مخالف قانون فطرت و قضای الهی باشد به ناکامی می انجامد.

پس بنابراین نه نص صریح و نه دلالت اوضاع و حوادث و نه اراده ی الهی، هیچکدام گفته ی مدعیان [...] اجرای وراثت در خلافت و منحصر دانستن خلافت در خاندان هاشمی را تایید نمی کند)).<sup>(19)</sup>

## حدیث قرطاس در یک نگاه

داستان ((قرطاس)) در کتابهای حدیث به طرق متعدد و متضاد ذکر شده است، دانشمندان اسلامی با تحقیق و بررسی هایی که به عمل آورده اند ثابت کرده اند که این روایت بدان گونه که معروف است صحت ندارد برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب ((سیمای صادق فاروق اعظم، اثر ملا عبدالله احمدیان))، نویسنده در این کتاب تمام طرق این حدیث را مورد بررسی قرار داده است.

پروفسور شبلی نعمانی می گوید: 1- کسالت پیغمبر حدود سیزده روز به طول انجامید. 2-

دستور پیغمبر برای آوردن قلم و کاغذ در روز پنجشنبه و فوت او در روز دوشنبه بوده است پس

معلوم می شود که پیغمبر بعد از آن دستور چهار روز زنده بوده است. 3- هیچ روایت مسلمی وجود ندارد که نشان دهد پیغمبر دچار خبط دفاع شده باشد.

4- در حالی که عده زیادی از اصحاب در آن لحظه در حضور پیغمبر بودند و این خود می توانست به تعداد اقوال و روایات کمک کند، باز هم جز عبدالله بن عباس کسی دیگر در رابطه با این واقعه قولی یا روایتی بیان نکرده است. 5- عبدالله بن عباس در آن موقع ده و به روایتی سیزده یا چهارده سال داشته است. 6- عبدالله بن عباس شاهد و گواه مستقیم این واقعه نیست زیرا وی در آن موقع در محل حضور نداشته و در جریان وقایع و گفتگوها نبوده است. 7- هیچ دلیل روشن و مسجلی وجود ندارد که در موقع درخواست قلم و کاغذ از سوی پیامبر، مردم وی را به هذیان گویی متهم کرده باشند. (20)

همچنین دانشمند و نویسنده رومانی، کونستان ویرزیل گیورگیو، می نویسد: ((محمد طوری در اطرافیان نفوذ کلام داشت که هر چه می گفت از طرف آنها پذیرفته می شد. ایشان که در هشتاد جنگ کوچک و بزرگ شرکت کرد و فرماندهی آنها را بر عهده داشت دلیرتر از آن بود که نتواند جانشین خود را تعیین نماید و دچار رو در بایستی شود. لذا این روایت قابل قبول نیست)). (21)

حق این است که به موجب این روایت، ابتدا شخص پیامبر گرامی اسلام I زیر سؤال می رود و در مرحله دوم حضرت علی و دیگر اهل بیت که در آن مجلس حضور داشتند مقصر شناخته می شوند زیرا آنان صاحب خانه بودند و دیگران به عنوان میهمان و عیادت کننده حضور یافته بودند و مسلم است که روی سخن پیامبر I به آنها بوده است چنانکه در روایتی از مسند احمد تصریح شده است که حضرت علی فرمود: ((رسول خدا به من دستور داد که لوحی بیاورم من به خاطر اینکه نمی خواستم از محضر پیامبر I دور شوم (از ترس اینکه مبادا در این اثنا رحلت کنند) عرض کردم: آنچه را می فرمایید به خاطر می سپارم و حفظ می کنم، آن حضرت فرمود: ((شما را به نماز و زکات و خوش رفتاری با زیر دستان (مملوکان) وصیت می کنم)). (22)

بنابراین صحت جزئیات روایت قرطاس مورد تردید است.

در روایتی از حضرت علی نقل شده است که فرمود: ((اگر رسول خدا مرا به جانشینی خود بر می گزید، من از جنگ دست بر نمی داشتم تا حق خود را بگیرم))، نیز می فرماید: ((به خدا

سوگند اگر من تنها با دشمن روبرو شوم و جمعیت آنها به قدری باشد که همه روی زمین را پر کنند، باکی نداشته و نمی هراسم)). (23)

علاوه بر آن، اگر علی از جانب خدا و رسول به خلافت منصوب شده بود، هرگز برای او جایز نبود که بنا بر مصالح اجتماعی یا شخصی، خلافت فرمان خدا عمل کند و از این حق صرف نظر نماید، به خصوص، هنگامی که مردم به طور اتفاق بعد از شهادت حضرت عثمان t نزد او آمدند به هیچ وجه برایش جایز نبود که بگوید: (( دعونی و التمسوا غیری . . . و انا لکم وزیرا خیر لکم منی امیراً)) (24)؛ دست از من بردارید و دیگری را بخواهید و اگر من مشاور شما باشم بهتر از این است که زمامدار شما باشم.

### مراسم بیعت با سیدنا ابوبکر t

مسلمانان در مدینه بعد از وفات پیامبر I به رغم اینکه خود اهل حل و عقد و دارای فهم و بصیرت بودند و در میان آنان مهاجران و انصار نیز وجود داشتند و به هر نتیجه ای که آنان می رسیدند و مورد توافق آنان قرار می گرفت در جزیره العرب و سایر مسلمین جهان اجرا می شد، بر سر دو راهی قرار گرفتند، آنان دو راه در پیش داشتند: راه نخست اتحاد و یکپارچگی و دست در دست هم دادن برای گسترش اسلام و رساندن احکام خداوندی به مردم دنیا و سپردن زمام رهبری و بیعت با کسی که همه مسلمین به برتری و فضیلت وی معترف و از جایگاه والای او نزد پیامبر I آگاه بودند و می دانستند که پیامبر I به وفاداری و صداقت وی گواهی داده و او را در مراحل بسیار حساس و سرنوشت ساز مقدم ساخته است. راه دوم نزاع و پراکندگی و اختلاف نظر و چند دستگی بود که آینده اسلام را مورد تهدید قرار می داد و سرنوشت اسلام نیز همانند سایر ادیانی می شد که به علت اختلاف بر سر ریاست و رهبری و جدال بر سر خلافت، قربانی شدند.

از جانب دیگر، آنچه مساله را بغرنج و پیچیده تر می ساخت وقوع این حادثه در شهر مدینه بود، شهری که مسکن دو تیره بزرگ از قبیله ی قحطان، یعنی اوس و خزرج (انصار) بود، و آنان

کسانی بودند که رسول الله I و مسلمین را در شهر خود جای دادند و از هر گونه همکاری، فداکاری، محبت و ایثار دریغ نورزیدند، و قرآن به فضل آنان گواهی داده است. (25)

بنابراین هیچ بعید نبود که برای خود حقی در خلافت پیامبر که از مکه همراه با یاران و عشیره خود هجرت نموده و به دیار آنها آمده قایل باشند و یا خود را از دیگران سزاوارتر بدانند، این امر، خلافت عقل و منطق و غیر طبیعی نبود، اما در میان آنان دو قبیله بزرگ و رقیب دیرینه (اوس و خزرج) وجود داشت که هیچ یک در برابر دیگری کوتاه نمی آمد.

و از طرفی دیگر، قبایل عرب جز در برابر قریش، در برابر قبیله ای دیگر سر تسلیم فرود نمی آوردند زیرا موقعیت برتر و سوابق رهبری دینی و اجتماعی قریش مسلم بود. حضرت عمر با درایت و تیزبینی و دور اندیشی ویژه خویش به این مطلب پی برد و دریافت که اسلام با خطر بزرگی مواجه است و باید هر چه سریعتر به امر خلافت خاتمه داد، زیرا اگر ریسمان اتحاد و انسجام از دست جماعت و گروهی رها شد که مسلمین به آنان چشم دوخته اند و باید آموزگار و رهنمای جهانیان و محافظ کیان اسلام و آینده سازان آن باشند، هرگز بار دیگر باز نخواهند گشت. بنابراین، تاخیر در انتخاب خلیفه را روا ندانست و حضرت ابوبکر را به عنوان کاندیدای خلافت پیشنهاد نمود تا جلوی هر گونه فتنه و آشوبی را گرفته و شیطان فرصت و راهی به متفرق ساختن جمعیت مسلمین و القای وساوس شوم خود در قلوب آنان نداشته باشد و رسول الله I در حالی دنیا را وداع گفته باشد که (قبل از تدفین) مسلمین یکپارچه و متحد دارای امیر و سرپرستی باشند که خود او متولی مراسم تشییع پیکر پاک رسول الله I باشد.

برای اینکه بیشتر به حساسیت بحران و ضرورت تعجیل در گزینش رهبر پی ببرید به روایت مالک از زهری به نقل از خود سیدنا عمر t توجه نمایید:

(( هنگامی که در خانه ی پیغمبر و در کنار پیکر پاک وی نشسته بودیم، ناگاه مردی از بیرون فریاد بر آورد که ای پسر خطاب برای لحظه ای بیرون بیا، من جواب دادم که ما را آرام بگذار زیرا سرگرم فراهم ساختن مقدمات مربوط به دفن پیامبر I هستیم. آن مرد جواب داد که حادثه ای اتفاق افتاده که شما باید از آن مطلع شوید. انصار در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده اند قبل از اینکه حادثه ناگواری رخ دهد به آنها برسید. من رو به ابوبکر کردم و گفتم: بیا نزد برادران خود برویم تا از کم و کیف قضیه مطلع شویم. (26)

حضرت عمر این سخنان را در حضور صدها نفر از اجله ی اصحاب اظهار کرد که اگر نکته ای بر خلاف واقعیت در آن می بود مسلماً مورد اعتراض اصحاب قرار می گرفت).  
از این روایت چنین نتیجه گیری می شود که اولاً ابوبکر و عمر t در علم کردن مساله خلافت و جانشینی پیامبر، دستی نداشته و کسی را به این کار تشویق و ترغیب نکرده اند، ثانیاً: این دو نفر با نظری خاص و طبق برنامه ای از پیش طرح شده و با طیب خاطر به سقیفه بنی ساعده نرفته اند.

همانگونه که بیان شد، انصار پیش از دیگران در سقیفه بنی ساعده گرد آمده بودند (ممکن است در طرح این برنامه، منافقان نیز نقش داشته باشند) بهر حال حضرت عمر t پس از آگاهی از این جریان به اتفاق حضرت ابوبکر t به منظور جلوگیری از بروز فتنه و آشوب در جمع برادران انصار (در سقیفه) حضور یافتند و پس از بحث و تبادل نظر، حضرت ابوبکر t به اتفاق آراء به عنوان خلیفه برگزیده شد، و همه حاضران به دست او بیعت کردند.

## بیعت عمومی

روز بعد (سیزدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری) بیعت عمومی در مسجد رسول الله t انجام شد.

انتخاب حضرت ابوبکر یک اتفاق تصادفی یا نتیجه دسیسه و برنامه از پیش طرح شده نبود که به موفقیت انجامید، بلکه برنامه تنظیمی الهی و تقدیر و خواست خداوند مقتدر و دانا، و مظهري از مظاهر لطف و عنایت خاص الهی به این دین بود که می خواست آن را بر سایر ادیان غالب گرداند و وحدت کلمه را حفظ نماید.

حضرت علی در این باره می فرماید: ((الا ان القدر السابق قد وقع و القضاء الماضی قد تورد))<sup>(27)</sup>  
؛ آگاه باشید آنچه پیش از این مقدر بود (خلافت خلفا و انتقال به آن حضرت) واقع شد و آن چه حکم و اراده خدا به آن تعلق گرفته پی در پی پیش خواهد آمد.

نیز در فرازی دیگر خشنودی خویش را از این برنامه الهی اعلام داشته می فرماید: ((رضینا عن الله قضاءه و سلمنا الله امره))<sup>(2)</sup>؛ ما از قضا و قدر الهی خشنود و تسلیم فرمان او هستیم.

همچنین این بیعت موافق با عادت و شیوه انتخاب عربها بود، آنان با شورا و رأی آزاد، مسایل مهم خود از قبیل انتخاب رئیس قبیله و فرمانده لشکر را با رأی دادن به کسی که از نظر سن، تجربه و تدبر و شایستگی بر دیگران برتری داشت حل می کردند، این شیوه از نسلهای گذشته همواره مورد توجه و عمل اعراب بوده است.

پروفسور سید امیر علی نویسنده معروف اسلامی (شیعی) که قلم شیوایی به زبان انگلیسی دارد این حقیقت تاریخی را این گونه بیان می کند: ((نزد عربها زعامت و ریاست قبایل، موروثی نیست بلکه از طریق انتخاب صورت می گیرد، آنان کاملاً به اصل انتخاب ملزم و عامل هستند، تمام افراد قبیله در انتخاب رئیس قبیله حق رأی دارند و از میان بازماندگان متوفی شخصی بر اساس سن و تقدم ( SENIORITY ) انتخاب می شود.

مسلمین در انتخاب جانشین پیغمبر I بر همین اصل قدیمی ملزم شدند، و از آنجا که شرایط دشوار بود و وضع فوق العاده ای که پیش آمده بود مجال هیچ گونه تاخیر در انتخاب خلیفه را نمی داد، انتخاب ابوبکر t به عنوان خلیفه رسول الله I با در نظر گرفتن سن و اعتبار و احترامی که بین مردم مکه داشت، بدون تاخیر انجام گرفت، این دو صفت نزد عربها امتیاز بزرگی محسوب می شد.

ابوبکر به صفت دانش و اعتدال معروف بود، حضرت علی t و اهل بیت پیامبر I بنابر اخلاصی که از یکدیگر به ارث برده بودند و بنابر وفاداری و محبت به اسلام، ابوبکر را به عنوان خلیفه ی رسول، به رسمیت شناختند)). (28)

انتخاب خلیفه را نمی داد، انتخاب ابوبکر t به عنوان خلیفه رسول الله I با در نظر گرفتن سن و اعتبار و احترامی که بین مردم مکه داشت، بدون تاخیر انجام گرفت، این دو صفت نزد عربها امتیاز بزرگی محسوب می شد.

انتخاب خلیفه را نمی داد، انتخاب ابوبکر t به عنوان خلیفه رسول الله I با در نظر گرفتن سن و اعتبار و احترامی که بین مردم مکه داشت، بدون تاخیر انجام گرفت، این دو صفت نزد عربها امتیاز بزرگی محسوب می شد.

ابوبکر به صفت دانش و اعتدال معروف بود، حضرت علی t و اهل بیت پیامبر r بنا بر اخلاصی که از یکدیگر به ارث برده بودند و بنا بر وفاداری و محبت به اسلام، ابوبکر را به عنوان خلیفه ی رسول، به رسمیت شناختند)). (29)

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه که شیعه معتزلی است، در این باره می نویسد: ((علمای گذشته و متاخرین ما و نیز علمای بصره و بغداد متفق اند که بیعت ابوبکر صدیق بیعتی صحیح و شرعی و قانونی بوده است، این بیعت گر چه بنا بر نص صریحی نبود ولی بر اساس اصل انتخابی صورت گرفت که به اجماع، یکی از شیوه های تعیین امام و رهبر شناخته شده است)). (30)

مسلمین با این انتخاب از شیوه ی انتخاب و حکومت قبیله ای موروثی که بر اساس خون و نسبی استوار بود نجات یافتند. اگر در مرحله ی نخست خلیفه از بنی هاشم (که بدون شک اهلیت این کار را داشتند) انتخاب می شد، آنگاه حکومت دنیوی و ریاست دینی و معنوی برای بنی هاشم محرز و منحصر می شد و بدین وسیله در اسلام نیز نوعی پاپیسم و روحانیت گرای (PRIESTHOOD) پدید می آمد همان گونه که در بین مسیحی ها این مقام روحانیت بنام (اکلیروس Glergy) وجود دارد، اگر چنین می شد، همان عواقب وخیم و آثار سوء که در مقام روحانیت مسیحی و نظام طبقاتی مجوسی و برهمنی پدید آمد در جامعه اسلامی و در بین پیروان این دین نیز به وجود می آمد و رهبری جامعه و پیشوایی مذهبی و حق رأی و منافع اقتصادی منحصر و مخصوص یک طبقه و خانواده دانسته می شد و در طول تاریخ نسلهایی بوجود می آمد که این طبقه را نه از سطح عموم انسانها، بلکه از مقام بشریت برتر می دانستند و معتقد می شدند که آنان باید به سهم های مشخص دیگر زندگی کنند. این امر کاملاً منافی حکمتی بود که رسول خدا r به خاطر آن قبول زکات را برای بنی هاشم حرام قرار داده است .

عبدالطلب بن ربیع بن الحارث در روایت طولانی می گوید: رسول الله r فرمود: همانا این صدقات (اموال زکات) چرک مال هستند، خوردن آنها برای محمد و آل محمد حلال نیست. (31)

خداوند خاندان هاشمی و افراد اهل بیت را از این که مصداق آیه زیر قرار گیرند حفظ نمود: ((یا ایها الذین آمنوا ان کثیراً من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل)) ( توبه: 34)؛ ای مومنان! بسیاری از علمای دینی یهودی و مسیحی، اموال مردم را به ناحق می خورند. اگر این دو ریاست (معنوی و مادی) از طریق ارث به بنی هاشم انتقال می یافت هرگز از دست آنان خارج نمی گردید، زیرا آن را میراث بحق خود می دانستند.

### راز تاخیر خلافت سیدنا علی t

آگاهان از تاریخ حرکت‌های انقلابی و دعوت‌های اصلاحی، به خوبی می دانند که بسیاری از جنبش‌ها بر اساس دعوت به اصلاح و ازاله ی فساد و گمراهی، آغاز و پایه گذاری شده اند، اما سرانجام به تاسیس حکومت و دست یابی به قدرت سیاسی و نظامی و اختصاص کرسی ریاست برای خاندان بنیان گذار آن حرکت و جنبش منتهی گشته اند.

به همین دلیل، افراد زیرک و آینده نگران تیز بین نسبت به دعوتها و نهضت‌های دینی حساسیت داشته و همواره از فرجام آنها هراسان و بیمناک بوده اند.

این حساسیت در گفتگویی که بین هرقل (هراکلیوس) امپراتور بیزانس روم ابوسفیان انجام گرفت کاملاً مشهود و آشکار است، این مصاحبه زمانی صورت گرفت که رسول خدا I طی نامه ای هرقل را به اسلام دعوت کرده بود. از این گفتگو و از واکنش و برداشت او در برابر این نامه به ذکاوت و تحقیق گسترده وی پی می بریم. یکی از جمله سئوالات او از ابوسفیان این بود که: آیا کسی از اجداد او پادشاه بوده است؟ وقتی ابوسفیان پاسخ منفی می دهد، هرقل می گوید: اگر کسی از نیاکان او پادشاه می بود لابد می گفتم: این آیین را آورده است تا پادشاهی از دست رفته خود را باز ستاند و میراث پدری خویش را بطلبد. (32)

وقتی هرقل نسبت به فردی که مردم را به سوی ایمان به الله و رسالت خویش فرا می خواند بر اساس و پایه ای تاریخی این گونه استنباط و قضاوت می کند، پس به نظر شما اگر در نتیجه دعوت پیامبر حکومت و سلطنتی موروثی پدید می آمد و در بدایت

امر جانشینی بلافصل آن حضرت به فردی از افراد خاندانش منتقل می شد آیا جهان، این گونه استنباط نمی کرد که دعوت نبوی و کوشش‌های اصلاحی- معاذ الله- همه در خدمت خاندان

پیامبر بوده و تمام تلاشهای وی به خاطر به قدرت رساندن خاندان خود و فراهم آوردن زندگی مرغه و آینده درخشان و اختصاص زعامت و رهبری به آل خود بوده است؟  
تقدیر و برنامه تنظیمی خداوند دانا چنین بود که رسول خدا کسی را به جانشینی خود انتصاب نکند و بعد از وی هیچ یک از اهل بیت و خاندان هاشمی به صورت بلافصل، جانشین وی نگردد، بلکه نخستین جانشین او از خاندان دیگری بود و زمانی خلافت به سیدنا علی بن ابی طالب رسید که در میان مسلمین و اصحاب رسول الله I کسی از او افضل و تواناتر برای حمل بار خلافت وجود نداشت، بدین وسیله جای اعتراض و شبهه ای برای کسی باقی نماند، زیرا مساله، مساله طبقاتی و خاندانی نبود بلکه قضیه لیاقت و شایستگی و توانایی این کار بود. پس راز تاخیر خلافت حضرت علی t بنابر همین حکمت بود که خداوند در نظر داشت و کار خدا همواره روی حساب و برنامه دقیق است. ((و کان امر الله قدراً مقدواً))

- 
- 1- بحارالانوار، ج: 8 و 18، ص: 513، نقل از کتاب شوری و بیعت.
  - 2- جهت تحقیق بیشتر در مورد سیره حضرت ابوبکر به تاریخ البدایه و النهایه، این کثیر، ج: 6، و الاصابه فی تمییز الصحابه، اثر حافظ ابن حجر و دیگر کتب تاریخ و سیره، مراجعه شود.
  - 3- مجالس المومنین، مجلس پنجم، ص: 310
  - 4- ابوسعید واعظ، متوفی 406 ه، کتاب شرف النبی، باب 29، ص: 301، چاپ تهران 1361
  - 5- سیره ابن هشام، ص: 2، ص: 543-546
  - 6- سیره ابن کثیر 479/4، چاپ قاهره 1964 میلادی
  - 7- بامداد اسلام، ص: 72، تهران 1369
  - 8- تاریخ کامل ابن کثیر 423/2 (عربی) 1319/3 (ترجمه فارسی)
  - 9- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص: 87 مطبعه المیمنه، مصر 1305 ه
  - 10- السیره النبویه (نبی رحمت)، ص: 35-36
  - 11- الکیروس در لغت یونانی به معنای سهم و یا میراث است.
  - 12- دائره المعارف بستانی: 146/4، بیروت 1876 میلادی
  - 13- ایران در زمان ساسانیان، ترجمه: رشید یاسمی، ص: 174، دنیای کتاب، 1377
  - 14- منبع سابق
  - 15- مسعودی، مروج الذهب (فارسی) ص: 774، انتشارات علمی و فرهنگی 1378
  - 16- پرفسور عباس شوشتری، خاتم النبیین، ص: 429، چاپ چهارم، انتشارات عطایی 1362
  - 17- امام مالک، موطا، ابن کثیر: 471/4
  - 18- العبقریات الاسلامیه، ص: 619، قاهره

19- منبع سابق، ص: 936

20- شرح زندگانی خلیفه دوم، شبلی نعمانی، ص: 54-55، چاپ اول، 1363

21- محمد پیغمبری که از نو باید شناخت، ترجمه: ذبیح الله منصوری، ص: 432، چاپ دهم، تهران

22- مسند احمد: 1/145، حدیث شماره: 695، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم

23- نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه: 62

24- منبع سابق، خطبه: 92

25- حشر: 9

26- فتح الباری: 30/7

27- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه: 37

28- منبع سابق، ص: 122، خطبه: 37

29- تاریخ مختصر عرب، ص: 21

30- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 27/1

31- جامع صحیح بخاری، کتاب الزکوة

32- جامع صحیح بخاری، بدء الوحی